

نگاهی به آیه مباحله در تفسیر المیزان

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا تَدْعُوا أبنَاءَنَا وَ أبنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران-61)

پس هر کس با تو در باره بندگی و رسالت عیسی(علیه السلام) مجادله کرد بعد از علمی که از مطلب یافتی، به ایشان بگو بیائید ما فرزندان خود، و شما فرزندان خود را، ما زنان خود و شما زنان خود را، ما نفس خود، و شما نفس خود را بخوانیم و سپس مباحله کنیم و دوری از رحمت خدا را برای دروغگویان که یا مائیم، یا شما، درخواست کنیم .

" فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ " حرف "فا" که بر سر این آیه در آمده می رساند مضمون آیه که دعوت به مباحله است، نتیجه گیری و تفریع بر تعلیم الهی است که در دو آیه قبل خاطر نشان نموده، فرمود: " ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَالِيكَ ... "، این داستان عیسی(علیه السلام) بر تو تعلیم کردیم از آیات ما و ذکر حکیم است.

در آیه بعدش مطلب را با جمله: " حق از ناحیه پروردگار تو است، پس از مرددین مباش " تاکید، و ختم کرد. و در آیه مورد بحث آن تعلیم الهی را با بیانی واضح تر بیان می کند. و چه بیانی روشن تر از مباحله و ضمیر کاف خطاب "تو" در این آیه به عیسی(علیه السلام) و یا به حق نامبرده در آیه قبل بر می گردد.

بیان آیه قبلی از خدای تعالی با اینکه بیانی الهی بود و شکی باقی نمی گذاشت، علاوه بر آن، مشتمل بود بر برهانی ساطع، بر آن حقیقتی که آیه: " إِنْ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ " برهان ساطع دیگری بر آن بود، پس علمی که در جمله: " مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ " آمده، علمی است که هم از راه وحی الهی حاصل می شود و هم از راه برهان، پس اثر این علم باید هم در رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حاصل شود و هم در هر شنونده ای دیگر در غیر رسول خدا .

بنا بر این اگر فرض کنیم شنونده ای در داستان عیسی(علیه السلام) شك کند از این جهت که دلیل بر آن وحی الهی است، از این جهت که برهانی ساطع و عقل فهم بر آن قائم است، نمی تواند شك کند، و چه بسا به خاطر افاده همین نکته بوده که فرمود: " مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ " و فرمود: " من بعد ما بیناه لهم "، چون اگر اینطور فرموده بود از دلیل اول یعنی وحی الهی سکوت کرده بود و اما با آوردن جمله اول فهماند دلیل بر حقایقیت داستان علم است و دلیل آن علم دو تا است: یکی وحی و دیگری برهان عقلی.

البته در این میان نکت ای دیگر هست و آن اینکه آوردن تعبیر اول و به رخ کشیدن علم مایه

دلخوشی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) است و اینکه او به اذن خدا غالب و پروردگارش یاور او است و به هیچ وجه از نصرتش دریغ نمی دارد، چون همو بود که علم به داستان عیسی(علیه السلام) را به وی ارزانی داشت.

" فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ " ضمیر متکلم مع الغیر" نا- ما" در کلمه "ندع" با همین ضمیر در کلمات " ابنائنا" و " نساءنا" و " انفسنا" تفاوت دارد، اولی به دو طرف متخاصم، یعنی رسول خدا و بزرگان نجد که مسیحی بودند برمی گردد و آن سه ضمیر دیگر به رسول خدا و همراهانش، و به همین جهت کلام آیه در این معنا است که فرموده باشد بیائید تا ابناء و نساء و انفس را بخوانیم و آن گاه ما ابناء و نساء و انفس خود را و شما هم ابناء و نساء و انفس خود را دعوت کنید

بنا براین در کلام اختصار گویی لطیفی بکار رفته و مصدر " مباحله" که فعل " نبتهل" مضارع آن است به معنای ملاحظه است، یعنی لعنت کردن یکدیگر، هر چند که در خصوص آیه به معنای چیزی نظیر محاجه بین شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بین بزرگان نصارا است، ولی تعمیم دادن دعوت به فرزندان و زنان برای این بوده که این احتجاج اطمینان آورتر باشد، چون وقتی کسی زن و بچه خود را هم نفرین کند، طرف مقابلش می فهمد که او به صدق دعوی خود ایمان کامل دارد، برای اینکه خدای تعالی محبت به زن و فرزند و شفقت بر آنان را در دل هر کسی قرار داده، بطوری که هر انسانی حاضر است با مایه گذاشتن جان خود، آنان را از خطر حفظ کند و برای حفظ آنان و در راه حمایت و غیرت و دفاع از آنان دست به کارهای خطرناک می زند، ولی حاضر نیست برای حفظ خود، ایشان را به خطر بیندازد.

و عینا به همین جهت است که می بینیم در آیه شریفه فرزندان را اول و زنان را دوم و خویشتن را در مرحله سوم ذکر کرده، چون محبت انسان نسبت به فرزندان شدیدتر و با دوام تر است.

و از اینجا روشن می گردد اینکه بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از جمله " نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ... " این است که بیائید ما زن و بچه و خود شما را نفرین کنیم و شما زن و بچه و خود ما را نفرین کنید، تفسیر درستی نیست، برای اینکه اینطور معنا کردن آن نکته ای را که، برای تشریک زن و بچه خاطر نشان کردیم باطل می سازد.

و اینکه بطور تفصیل موارد را یکی یکی شمرده، خود دلیلی دیگر است بر اینکه پیشنهاد کننده

سخت به دعوت خود ایمان و به حق اعتماد و خاطر جمعی داشته، کاته پیشنهاد می کند ای مسیحیان بیائید همگی ما و همگی شما یکدیگر را نفرین کنیم، تا لعنت بر دروغگویان شامل همه ما و یا شما شود، بطوری که لعنت شامل حال زن و فرزند ما هم بشود و در نتیجه نسل دروغگو از روی زمین برچیده شود و اهل باطل ریشه کن شوند.

پاسخ به یک توهم

با این بیان پاسخ از اشکالی که در ذیل آیه شده روشن می شود و آن اشکال این است که گویا گفته باشند این آیه نمی تواند در شان علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده باشد، برای اینکه لفظ جمع وقتی استعمال می شود که حد اقل سه عدد مصداق داشته باشد و کلمه نساء بر يك تن- فاطمه (علیها السلام)- صادق نیست و کلمه "ابناء" در مورد حسنین(علیه السلام) که دو تن هستند استعمال نمی شود، و همچنین استعمال کلمه "انفس" بر يك تن- علی (علیه السلام)- صحیح نیست!

اما پاسخ این شد که صدق کلام موقوف بر متعدد بودن ابناء و بسیار بودن نساء و انفس نیست، چون گفتیم: مقصود نهایی از این نفرین این است که یکی از دو طرف با همه نفراتش از صغیر و کبیر و مرد و زن برای همیشه هلاک گردد، مفسرین هم اتفاق دارند و روایات هم متفقند، تاریخ هم مؤید است که رسول خدا، وقتی برای مباحله حاضر می شد احدی به جز علی و فاطمه و حسنین(علیه السلام) را با خود نیاورد، پس از ناحیه آن جناب کسی حضور به هم نرسانید مگر دو نفس، و دو ابن و يك زن و با آوردن اینان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، امر پروردگارش را امتثال نمود.

علاوه بر اینکه اصولاً مراد از لفظ آیه امری است، و مصداقی که حکم آیه به حسب خارج منطبق بر آن است امری دیگر، و این بار اول نیست که خدای تعالی حکم یا وعده و وعید را که بر حسب خارج با يك نفر منطبق است بطور دسته جمعی حکایت می کند، مثلاً با اینکه فرد معینی زن خود را ظهار کرده بود و آیه در شان او نازل شده بود می فرماید: "الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ... " 1

باز در باره همان يك فرد بصورت دسته جمعی می فرماید: "وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا" 2، و در باره شخص واحدی که گفته بوده خدا فقیر و من توانگرم، به صورت دسته جمعی فرموده: "لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ تَحْنُ أَغْنِيَاءُ" 3،

و در پاسخ شخص واحدی که پرسیده بود چگونه اتفاق کنیم؟ به صورت دسته جمعی فرمود: "يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ؟ قُلِ الْعَقْوُ" 4

و از این قبیل آیات بسیاری که به لفظ دسته جمعی نازل شده، در حالی که مصداق خارجیش به حسب شان نزول فرد معینی بوده.

" ثُمَّ تَبْتَهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ " مصدر " ابتهال " که باب افتعال است از ثلاثی " با-ها-لام " گرفته شده و مصدر " بهل " به فتحه اول و هم به ضمه آن به معنای لعنت است، این اصل معنای کلمه است، ولی بعدها در مطلق دعا و درخواست زیاد شد، البته دعائی که با اصرار و سماجت صورت بگیرد.

و جمله: " فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ " این جمله به منزله بیانی است برای ابتهال، و اگر فرموده: " فنجعل "، لعنت خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم و نفرموده: " فنسئل "، (و از خدا لعنت را برای دروغگویان درخواست کنیم)، برای این بود که اشاره کند به اینکه این نفرین درگیر است، چون باعث می شود حق از باطل ممتاز گردد و خلاصه روشن شدن حق از باطل فعل بستگی دارد به درگیر شدن این نفرین و چون درگیریش به این جهت حتمی است، اینطور تعبیر کرد که " لعنت را بر دروغگو قرار دهیم " و نفرمود: " درخواست کنیم " چون استجابت شدن و نشدن درخواست معلق است.

" الكاذبين " این کلمه به خاطر اینکه در سیاق عهد واقع شده الف و لام آن، الف و لام عهد است، یعنی همان دروغگویان معهود، نه استغراق و یا جنس و نمی خواهد بفرماید تمام دروغگویان دنیا و جنس آنان را نفرین کنیم، بلکه دروغگویانی را نفرین کنیم که در این ماجرا در یکی از دو طرف مباحله قرار دارند، یا در طرف " اسلام " و یا در طرف " مسیحیت " قرار گرفته اند، اسلام می گفت: هیچ معبودی غیر خدا نیست و عیسی (علیه السلام) بنده خدا و رسول او است، مسیحیت می گفتند: عیسی خودش الله و یا پسر الله است و یا الله سومی از سه خدا است.

اهل بیت پیامبر در دعوی و دعوت رسول الله شريك بودند

و بنا بر این پس این معنا روشن است که اگر ادعا و مباحله ای بر سر آن، بین شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بین جمعیت نصارا بود يك طرف شخص واحد و طرف دیگر جمعیتی بود، لازم بود در آیه تعبیری بیاورد که قابل انطباق بر مفرد و جمع باشد، مثلا بفرماید: " فنجعل لعنة الله على من كان كاذبا "، (لعنت خدا را بر کسی قرار دهیم که دروغگو بوده باشد)،

ولی اینطور نفرموده، معلوم می شود دروغگویی که نفرین شامل حالش می شود جمعیتی است که در يك طرف این محاجه قرار گرفته، حال یا در طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا در طرف نصارا، و این خود دلیل بر این است که همه حاضران در مباحله، شريك در ادعا هستند، چون کذب همواره در ادعا است، پس هر کس که با رسول خدا بوده، یعنی علی و فاطمه و حسنین (علیه السلام) در دعوی رسول خدا و در دعوتش شريك بودند و این از بالاترین مناقبی است که خدای تعالی اهل بیت پیامبرش (علیه السلام) را به آن اختصاص داده، هم چنان که می بینیم در آیه شریفه از اهل بیت تعبیر به " انفس " و " نساء " و " ابناء " کرده یعنی این چند تن را از میان همه مردان و زنان و فرزندان خصوص اهل بیت را جان رسول خدا (صلی الله علیه

و آله و سلم) و زنی که منتسب به رسول خدا است و فرزندان رسول خدا خوانده.

حال اگر بگویی همین چند سطر قبل، خودت گفتی که اطلاق لفظ "جمع" در مورد مفرد در قرآن کریم بسیار است و در آیه مورد بحث هم کلمه جمع (نساء) را بر فاطمه (علیه السلام) اطلاق کرده ، پس چه مانعی دارد که استعمال لفظ "کاذبین" را هم به همین نحو در يك فرد، صحیح بدانیم یعنی بگوئیم در طرف مسیحیت منظور همه آن دروغگویان است و در طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخص آن جناب، که بنا بر این دیگر علی و فاطمه و حسنین (علیه السلام) شریک در دعوی و در نتیجه شریک در نفرین نیستند.

در پاسخ می گوئیم: مقام آن آیات که از يك نفر تعبیر به جمع آورده، با مقام آیه مورد بحث فرق دارد و آن این است که در آیاتی که لفظ "جمع" را در مورد "مفرد" اطلاق کرده، برای این بوده که فرد دخالت بخصوصی نداشته، و آنچه از آن فرد سر زد ممکن است از دیگران هم سر بزند، پس دیگران هم در آن عمل و در ملحق شدن به مورد آیه شریک آن فردند، پس باید لفظ را جمع بیاورد تا اگر دیگران هم خواستند آن عمل را انجام بدهند حکمش را بدانند و اما در جایی که ممکن نیست عمل مورد نظر از دیگران نیز سر بزند و عمل مورد آیه چیزی نیست که برای دیگران هم پیش بیاید، بدون شك نباید لفظ را جمع بیاورد، مثل آیه شریفه: "وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ" 5، و آیه شریفه: "لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ" 6 و آیه: "إِنَّا أَهْلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ - تا آنجا که می فرماید- وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ، إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ" 7.

آیه مورد بحث هم که راجع به مباحله است از این قبیل آیات است، چون مباحله رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با نصارای نجران چیزی نیست که جز در مورد خودش اتفاق بیفتد، پس اگر در همین مورد که اتفاق افتاده مدعیان در هر دو طرف به وصف جمع و چند نفری نبوده باشند، نباید می فرمود: "کاذبین" (با صیغه جمع).

در قضیه مباحله، رسول الله اهل بیت خود را بعنوان شرکاء خود در دعوت همراه برد

حال اگر بگویی نصاریی که به سوی رسول خدا آمده بودند، همگی صاحب دعوی بودند و می گفتند: مسیح، الله و یا حد اقل پسر الله و یا سومی از سوی خدا است و در این دعوی هیچ فرقی بینشان نبود، مردانشان همین دعوی را داشتند، زنانشان هم همین دعوی را اظهار می کردند، در جانب رسول الله هم همین طور بود، یعنی هم رسول خدا مدعی بود به اینکه هیچ معبودی به جز الله نیست و عیسی بن مریم، بنده و فرستاده خدا است و هم همه مؤمنین، بدون اینکه این دعوی در بین مؤمنین اختصاص به کسی داشته باشد، حتی اختصاص به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نداشت، پس کسانی که با آن جناب برای مباحله آمدند، فضیلتی و مزیتی بر سایر مؤمنین نداشتند.

بله تنها این فرق را داشتند که رسول الله ایشان را به عنوان نمونه ای از مردان و زنان و کودکان مؤمنین همراه آورد، چون آیه فرموده بود از هر طایفه نمونه ای بیاورد، علاوه بر اینکه آیه شریفه سخن از دعوت دارد نه از ادعا، و همراهان رسول خدا به فرضی که در دعوت شرکت داشته باشند، در ادعا که شغل خاص رسول خدا است شرکت نداشتند، در حالی که شما در چند سطر قبل گفتید: (پس هر کس با رسول خدا بوده یعنی علی و فاطمه و حسنین(علیه السلام) در دعوی رسول خدا و در دعوتش شریک بودند).

در پاسخ می گوئیم: اگر آوردن رسول خدا نامبردگان را به عنوان نمونه ای از مردان و زنان و کودکان مؤمنین می بود، لازم بود حد اقل دو نفر مرد و سه زن و سه فرزند همراه خود می آورد تا فرمان: "انفسنا و نساءنا و ابنائنا" را امتثال کرده باشد، پس اگر از مردان تنها علی(علیه السلام) و از زنان تنها فاطمه (علیها السلام) و از فرزندان تنها حسنین(علیه السلام) را آورد، برای این بود که آوردن همین ها مصحح صدق امتثال بوده، به این معنا که غیر از نامبردگان کسی که شرکت دادنش امتثال امر خدا باشد نیافته.

و شما خواننده اگر در متن داستان دقت کنی خواهی دید که وفد نجران برای این از نجران به مدینه آمدند که در امر عیسی بن مریم با شخص رسول خدا ص، معارضه و بحث و محاجه کنند، چون آن جناب ادعای رسالت کرده بود و دعوت رسالت مستند به وحی قائم به آن جناب بود و اما پیروان و مؤمنین به وی دخالتی در این ادعا نداشتند و مسیحیان نجران کار به کار آنان نداشتند، و مشتاق دیدار آنان نبودند تا رسول خدا چند نفر را به عنوان نمونه به ایشان نشان بدهد، آیه شریفه هم که می فرماید: "فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ"، خطاب را متوجه شخص رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می کند، و همچنین در چند آیه قبل از این که می فرماید: "فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنَ ...".

از اینجا روشن می گردد که آوردن رسول خدا حضرات نامبرده را با خود عنوان آوردن نمونه ای از مؤمنین را نداشتند، چون مؤمنین بدان جهت که مؤمن بودند سهمی و نصیبی از

این محاجه و مباحله نداشتند تا در معرض لعنت و عذاب (البته اگر دروغگو باشند) قرار بگیرند، پس رسول خدا آن چند نفر را که با خود آورد، از جهت صرف داشتن ایمان نبود بلکه از این جهت بود که آن جناب يك طرف محاجه و ادعای دو طرفه بود و باید خودش را در معرض بالای احتمالی (در صورت دروغگو بودن) قرار بدهد.

و اگر دعوی آن طور که قائم به شخص آن جناب بود به همراهانش قائم نبود، هیچ وجهی برای شرکت دادن آنان به نظر نمی رسید، اگر به فرض محال در دعویش دروغگو و مستحق عذاب باشد، زن و بچه و دامادش چه گناهی دارند، پس اگر نامبردگان را شرکت داد از این جهت بوده که دعویش قائم به خودش و به همین چند نفر یعنی دو فرزند و يك زن و يك مرد بوده، نه اینکه این چند نفر نمونه ای از همه پیروان مؤمنش باشند، پس اینکه ما در سابق گفتیم هم دعوتش قائم به خودش و این چند تن بوده و هم دعویش، درست گفتیم.

از سوی دیگر نصارا هم که به قصد آن جناب به مدینه آمدند صرفاً به خاطر این نبوده که آن جناب معتقد و مدعی بوده که عیسی بن مریم بنده خدا و فرستاده او است، بلکه برای این بود که آن جناب هم خودش به این اعتقاد معتقد بوده و هم نصارا را بدان دعوت می کرده، پس علت عمده حرکت نصارا از نجران به مدینه دعوی آن جناب نبوده، بلکه دعوت وی به حضورشان برای احتجاج بوده، پس حضور خود رسول خدا ص، و حضور نامبردگانی که با خود برای مباحله آورد، به خاطر دعوی و دعوت بود، پس ثابت شد که نامبردگان نیز شرکای آن جناب در دعوت دینی بودند، همانطور که شرکایش در دعوی مباحله بودند.

همراهی با رسول خدا در مباحله، فضیلت و منقبت است

حال اگر بگوییم: گیرم که آمدن نامبردگان به خاطر این بوده که ایشان از رسول خدا بودند و این صفت منحصر در ایشان بوده و هیچیک از مؤمنین این خصیصه را نداشته اند، لیکن ظاهر امر - البته ظاهر از حیث عادت جاری- این است که وقتی آدمی عزیز و پاره جگر خود (اعم از زن و مرد و فرزند) را در معرض خطر و هلاکت قرار می دهد، همین عملش دلیل بر این است که وی اطمینان دارد به اینکه خطری عزیزانش را تهدید نمی کند و به سلامت و عافیت و مصونیت آنان اعتماد دارد، پس شرکت دادن رسول خدا عزیزان و پاره های جگر خود را در مباحله بیش از این معنا را نمی رساند، نه دلالتی بر شرکت آنان در دعوت دارد و نه دلالتی بر منقبت و فضیلتشان، آیه شریفه و عمل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) اصلاً ساکت از این جهت است.

در پاسخ می گوئیم بله، صدر آیه بر بیش از آنچه تو گفتی دلالت ندارد و به قول تو تنها این معنا را می رساند که رسول خدا به صدق دعوی خود ایمان، و در نتیجه به سلامتی و عافیت پاره های جگرش اطمینان داشته و لیکن توجه فرمودی که ذیل آیه یعنی جمله:

" علی الکاذبین" دلالت دارد بر اینکه در یکی از دو طرف مباحله و محاجه دروغگویانی هستند و قطعاً باید بوده باشند و این تمام نمی شود مگر به اینکه در هر يك از دو طرف جماعتی صاحب دعوت باشند، حال چه راستگو و چه دروغگو، پس این جمله ثابت می کند کسانی که با رسول خدا بودند شریک با او در دعوی و دعوت بوده اند که بیانش گذشت، پس ثابت شد که حاضرین در مباحله همگیشان صاحب دعوی و دعوت و شرکای رسول خدا در این معنا بوده اند.

لازمه شرکت در دعوی و دعوت پیامبر شریک بودن در نبوت آن جناب نیست

حال اگر بگویی لازمه اینکه گفتی: " حاضرین با آن جناب، شرکای در دعوی و دعوت آن جناب بوده اند" این است که در نبوت هم شریک آن جناب باشند.

در پاسخ می گوئیم: خیر چنین لازمه ای وجود ندارد و ما در سابق (یعنی در تفسیر آیه (213)، از سوره بقره در جلد دوم عربی این کتاب)، بحثی پیرامون مسائل نبوت گذرانیم و در آنجا گفتیم که تبلیغ و دعوت عین نبوت و بعثت نیست، هر چند از شؤن و لوازم آن، و از مناصب و مقامات الهیه ای است که شخص نبی متقلد آن می شود و به همین جهت منافات ندارد که این منصب به امری و فرمانی جداگانه به غیر شخص نبی نیز داده شود، هم چنان که در سابق یعنی در تفسیر آیه (124) از سوره بقره در جلد اول عربی این کتاب آنجا که بحثی پیرامون مساله امامت داشتیم خاطر نشان کردیم که مساله دعوت و تبلیغ عین امامت هم نیست هر چند که به وجهی از لوازم آن هست.

" إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ" کلمه " هذا" اشاره است به داستانهایی که از عیسی(علیه السلام) گذشت و اساس آیه بر قصر قلب است و معنایش این است که تنها این مطالبی که ما در باره عیسی(علیه السلام) گفتیم حق است، نه آنچه نصارا در باره آن جناب ادعا می کند.

و اینکه حرف " ان" و حرف " لام" و ضمیر منفصل " هو" را در آیه آورده، برای این بوده که مطلب را بطور کامل تاکید و در نتیجه رسول گرامیش را دلگرم و در اقدام به امر مباحله تشجیع کند تا با ایمان کامل و یقین و بصیرت و وثوق به وحیی که خدای تعالی بر او نازل فرموده اقدام نماید و به دنبال این تاکید برای بار دوم با ذکر حقیقت از راه ذکر لازمه آن، مطلب را تاکید نموده و فرمود: " وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ"، چون مفاد این جمله لازمه حق بودن داستانهای مذکور است، (و داستانهای مذکور در صورتی که حق باشد، بزرگترین دلیل بر یکتایی معبود و توحید ربوبیت

است" مترجم".)

"وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ..." این جمله عطف است بر اول آیه و با تاکید شدیدی که دارد، دلگرمی دیگری و تشجیع دیگری است نسبت به رسول خدا می فرماید: خداوند از نصرت حق و تایید آن عاجز نیست و از این کار نه غافل می ماند و نه با سرگرمی به کار دیگران را مهمل می گذارد و نه از آن بی خبر می شود، برای اینکه او عزیز است، (و کسی که عزت مطلقه دارد از آنچه اراده کند عاجز نمی شود) و هم حکیم است (و کسی که حکمت مطلقه دارد نه دچار جهل می شود و نه در چیزی اهمال می ورزد)، پس چنین خدای عزیز و حکیمی معبود حق است، نه آن خدایان که اوهام دشمنان حق برای خود تراشیده اند.

از همین جا روشن می شود که چرا این دو نام از میان همه اسمای خدای تعالی در این آیه آمد و اینکه زمینه گفتار در این آیه زمینه قصر قلب و یا قصر افراد است که معنای این دو اصطلاح در سایر مجلدات فارسی این تفسیر گذشت.

"فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ" از آنجایی که غرض از محاجه و همچنین غرض از مباحله به حسب حقیقت اظهار حق بود، قهرا تصور معقول نمی رفت که کسی که به دنبال همین غرض است از راه آن منحرف شود، پس این مسیحیان نجران اگر با این مباحله بخواهند حق را اظهار کنند و می دانند که خدای تعالی ولی حق است و حاضر نیست حق از بین برود و ضعیف گردد، قهرا از حق روی نمی گردانند و اگر دیدیم از حق روی گردانند، باید بفهمیم که منظورشان از محاجه و مباحله ظهور حق نبوده، بلکه منظورشان این است که به حسب ظاهر غلبه کنند و دین خود و وضع حاضر و سنت های دیرینه خود را حفظ نمایند، سنت هایی که بر پیروی آن عادت کرده اند، پس منظورشان همان هوا و هوس هایی است که به زندگی‌شان شکل داده، نه زندگی صالحه ای که با حق و با سعادت واقعیشان انطباق دارد، پس اگر حق را نپذیرفتند باید فهمید که در پی اصلاح نیستند بلکه می خواهند با به تباه کشیدن زندگی سعادت‌مندان، دنیا را به فساد بکشانند، پس علت اعتراضشان این است که مفسدند.

از اینجا روشن می شود که در جمله جزاء سبب جای مسبب، یعنی "افساد" جای "علت افساد" نشسته و آن علت این است که نمی خواهند حق ظاهر گردد و این جزاء متضمن وصف علم است، چون می فرماید: "فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ"، آن گاه با آوردن کلمه: "ان" جمله را تاکید می کند تا بفهماند این صفت مفسده گری در دل‌هایشان هست و در قلوبشان ریشه کرده و با فهماندن این نکته اشاره می کند به اینکه مسیحیان یاد شده به زودی از پذیرش مباحله طفره می روند و به هیچ وجه آن را قبول نمی کنند و اتفاقا همین طور شد که اشاره فرموده بود و مسیحیان با عمل خود این اشعار آیه را تصدیق کردند.

نویسنده: سید محمد حسین طباطبایی

پی نوشت:

1. آنهایی که از شما به همسر خود می گویند پشت تو پشت مادر من است، این همسران به صرف این حرف مادر ایشان نمی شوند. "سوره مجادله، آیه 2".
2. و کسانی که زنان خود را اظهار می کنند بعد پشیمان و از گفتار خود بر می گردند. "سوره مجادله، آیه 3".
3. خدا شنید سخن کسانی که گفتند: خدا فقیر و ما توانگریم. "سوره آل عمران، آیه 18".
4. از تو می پرسند چه انفاق کنند؟ بگو عفو را. "سوره بقره، آیه 219".
5. و آن زمان که به آن شخص که هم خدا به او انعام کرد(و به شرف اسلامش مشرف نمود و هم تو به او احسان کردی) و دختر عمه ات را به ازدواجش درآوردی، می گفتی همسرت را نگه دار و طلاق مده و از خدا بترس. "سوره احزاب، آیه 37".
6. زبان آن کسی(آهنگری) که اینان قرآن را به ناحق به او نسبت می دهند، غیر عربی است و این لسانی است عربی و آشکار. "سوره نحل، آیه 103".
7. و هر زنی مؤمنه که خود را به پیامبر ببخشد، همسر او می شود،(البته این حکم مخصوص رسول خدا است و دیگران باید نکاح کنند. اگر رسول بخواهد بپذیرد که در این صورت کسی دیگری نمی تواند شوهر او شود. "سوره احزاب، آیه 50".

منابع:

ترجمه تفسیر المیزان ؛ سوره آل عمران - ذیل آیه 61

پژوهش _ ریحانه النبی (صل الله علیه و آله وسلم)- شادگان ۱۴۰۰/۵/۱۴